

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۲۴ اکتوبر ۲۰۱۳

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش سوم

سازمان انقلابی افغانستان

گذرگاهی که باید تسخیر می شد

دوست محمد خان که یکی از ۲۱ پسر پاینده خان بارکزائی بود، بعد از ۲۵ سال جنگ و خونریزی با پسران تیمورشاه، به امارت کابل دست یافت. اما انگلیس ها که از حمله روس ها از معبر افغانستان به هند می ترسیدند، تصمیم به اشغال افغانستان گرفتند و با علم نمودن شاه شجاع به عنوان وارث واقعی تاج و تخت سدوزائی ها در سال ۱۸۳۹ از دو طریق چمن و خیبر به قندهار و کابل با ۵۴۱۵۰ نیروی جنگی، متشکل از سربازان انگلیس، نیروهای تحت فرمان شاه شجاع و پسرش تیمور و سربازان سیکه با ۷۰ توپ و ۹۴۰ توپچی یکجا با ۱۲۰۰۰ مهندس، ۳۰ هزار ستر بارکش و افراد کار کشته سیاسی چون مکناتن، الکساندر برنس، داکتر لارد پاتینجر، لیچ، مکریگر، سکات و جنرالان استعماری چون جنرال کین، جنرال کاتن، جنرال کلادوید، جنرال سیل، جنرال نات، جنرال الفنستن، جنرال کیمپل و جنرال پالک به افغانستان حمله کردند.

انگلیس ها قبلاً با شاه شجاع معاهداتی را به امضاء رسانده و زمینه تجاوز «قانونی» شان را به افغانستان مساعد کرده بودند. در سال ۱۸۰۹ معاهده پشاور امضاء شد که در آن «شاه افغانستان به فرانسه و قاجار اجازه عبور از خاک افغانستان جهت حمله بر هند را نمی داد و یکی بر خاک دیگری تجاوز نمی کرد». معاهده دوم در ۱۸۳۸ در لاهور که در آن بخش اعظمی از خاکهای افغانستان که امروز در آنسوی دیورند قرار دارد، از افغانستان جدا و تعهد شده بود که «دولت های سدوزائی نسل اندر نسل حق حاکمیت و اخذ مالیه از این مناطق را ندارند. در صورتی که شاه افغانستان بر کابل و قندهار مسلط گردد به هیچ کسی اجازه حمله بر سرزمین هند و مناطق ضمیمه شده جدید را نمی دهد». معاهده سوم در ۱۸۳۹ در قندهار امضاء شد که در آن «ضمن تأیید تمام مفاد معاهدات پشاور و لاهور»، تعهد شد که «یک ایلچی انگلیس همیشه در دربار شاه افغان حضور خواهد داشت و شاه تمام موارد را با او مشوره خواهد کرد. تعداد معین فوج با ۵۰ افسر انگلیس جهت محافظت از تاج و تخت شاه در افغانستان باقی خواهند ماند و مصرف این فوج از سوی دولت افغانستان پرداخت خواهد شد». به این صورت قبل از آن که انگلیس ها به کابل برسند، افغانستان رسماً توسط شاه شجاع فروخته شده بود.

انگلیس ها قبل از تجاوز، به اکثر فنودالان بزرگ نامه فرستاده و با آمدن شاه شجاع به آنان و عده زمین، پول، معاش و مستمری داده شده بود. شهزاده تیمور در کنار جنرال کلادوید در پشاور به صدها ارباب قبیله تکه ای زرباف، شال های کشمیره و تفنگ های امریکائی تحفه داد و بر فنودالان سرمایه گذاری کرد؛ کاری که در هندوستان و ده ها جای دیگر

آن را تجربه کرده بودند. با ورود نیروهای انگلیس به افغانستان، ارتش انگلیس در مسیر راه هر چه غله و علوفه دهقانان بود، تاراج نموده و در نقاط دورتر بر دهقانان و پیشه‌وران سیورسات حواله می‌کردند. فنودالان کوچکتر که روزگار را به نفع خود نمی‌دیدند می‌کوشیدند تا به هر شیوه ممکن خود را به دولت جدید نزدیک سازند، لذا از وارد نمودن هر نوع فشار بر دهقانان دریغ نمی‌ورزیدند. فنودالان بزرگ با وعده‌های انگلیس برای آمدن شاه شجاع و حامیان انگلیس او لحظه شماری می‌کردند. حاجی خان کاکری یا خان کلان در قندهار با عده‌ای از فنودالان، حمایت‌شان را از سردار کهنل خان گرفتند و با نزدیک شدن انگلیس‌ها به قندهار، کهنل خان و برادرانش به ایران گریختند. انگلیس‌ها بعد از تسخیر قندهار به سوی کابل حرکت کردند. در غزنی سردار عبدالرشیدخان به خدمت انگلیس‌ها شتافت و یکی از دروازه‌های شهر را که ضربه پذیر بود به انگلیس‌ها نشان داد و غزنی به آسانی به دست انگلیس‌ها افتاد. دوست محمد خان که ظاهراً در ارغنده معسکر گرفته بود، تلاش داشت تا از طریق برادر وطن‌فروشش به انگلیس‌ها بفهماند که حاضر است وزارت شاه شجاع را بپذیرد، اما انگلیس‌ها که او را برای روز مبادا حفظ می‌کردند، پیامش را نپذیرفتند و گفتند که باید تسلیم شود و به هند تبعید گردد. با گرفتن این پیام، دوست محمد خان شمشیر از غلاف نکشید و با عایله‌اش به بخارا گریخت.

نیروهای انگلیس بعد از تسخیر کابل، در قندهار، غزنی، اولنگ، کویته، علی مسجد، بامیان، چاریکار، کابل و جلال‌آباد جابه‌جا شدند. در کابل قلعه‌های بالاحصار، شیرپور و بی‌بی‌مهر و را معسکر گرفتند، و با شاه شجاع چون نوکر برخورد می‌کردند. لذا بسیاری از فنودالان خود را در این قدرت سهیم نیافته و نارضایتی روز به روز نه تنها میان عموم مردم بلکه میان بخشی از فنودالان نیز بالا گرفت. با جابه‌جائی نیروهای انگلیس نرخ غله دو برابر شد و تحصیل مالیات از دهقانان و فنودالان کوچک و میانه با قوه قهریه آغاز گردید. فشار سنگینی که روز تا روز همه‌گیرتر می‌شد، زمینه قیام‌های همگانی را در پایتخت مساعد می‌ساخت.

در سال ۱۸۴۰ قیام‌هایی در زمینداور، گرشک، فوشنج، قلات، غزنی، کابل، کوه‌دامن، سروبی، خوگیانی، جلال‌آباد، چاریکار و بامیان به راه افتاد. رهبری این قیام‌ها را در اکثر موارد فنودالان و متنفذانی در دست داشتند که فقط به اخراج انگلیس‌ها فکر می‌کردند، اما به این فکر نمی‌کردند که بعد از شکست دشمن، قدرت به چه کسی می‌رسد. دوست محمد خان وقتی از قیام‌های همگانی در افغانستان اطلاع یافت، خود را به شمالی‌رساند و از سوی مردم استقبال شد، اما این مزدور بی‌غیرت زمانی از زیر بیرق قیام‌کنندگان گریخت و به کابل آمد که صدها قومندان محلی با هزاران داوطلب دهقان و پیشه‌ور مسلح برای تسخیر کابل آماده شده بودند. انگلیس‌ها دوست محمد خان را به هند تبعید کردند. مشهورترین قومندانان این قیام‌ها امین‌الله خان لوگری، عبدالله خان اچکزی، محمد شاه خان غلجائی، میر مسجدی خان کوه‌دامنی، یار محمدخان، زمان خان و بعدتر وزیر محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان بودند. بسیاری از این قومندانان مال و منال خود را در این جنگ فدا کردند و خود در خط مقدم جبهه جنگیدند. اینان نه پولی کمائی کردند، نه پاتکی بنا نهادند، نه بر فرقی میخ‌کوبیدند و نه پستان زنی را بریدند.

در سال ۱۸۴۱ شورای دوازده نفره ساخته شد و جنگ‌ها در کابل متمرکز تر و انگلیس‌ها در تپه بی‌بی‌مهر و محصور شدند. بالاخره مکناتن به وسیله محمد اکبر خان در حالی که برای جلسه دعوت شده بود به قتل رسید از آن به بعد جنرال الفنتسن و پانتجر بر سپاه انگلیس سرپرستی می‌نمودند. از میان این رهبران، زمان خان در برابر انگلیس‌ها سازش‌پذیر بود، عبدالله خان اچکزی از قاطع‌ترین رهبران ضد انگلیس‌ها در جریان یورش بر قلعه بی‌بی‌مهر و در حالی که پیشاپیش همه شمشیر می‌زد به وسیله عبدالعزیز عامل انگلیس از پشت گلوله خورد و به قتل رسید. میر مسجدی خان که در سروده‌های مردمی به عنوان «مرد میدان» یاد شده به وسیله عامل انگلیس زهر داده شد. در جنگ‌های خونینی که میان افغان‌ها و انگلیس‌ها رخ داد از نیروی ۴۰ هزار نفری انگلیس که در آن وقت در کابل و برخی

نقاط دیگر جابه جا شده بودند، فقط هفده و نیم هزار زنده ماندند که آنان هم بعد از تسلیمی تا رسیدن به جلال آباد همه کشته و فقط یک نفر به نام «برایدن» نیم جان به جلال آباد رسید و سرگذشت سپاهیان امپراتوری را به همکیشانانش حکایت کرد. در روزهای داغ جنگ، شاه شجاع که در محاصره کامل قوای انگلیس در بالاحصار قرار داشت، فتوای جهاد علیه دوستان انگلیسش را صادر کرد اما دیگر دیر شده بود. انگلیس ها بعد از شکست، شاه شجاع را که دیگر برای شان ارزشی نداشت، در بالاحصار به حال خود رها نمودند. مگر بعد از خروج انگلیسها از کابل و شنیدن آوازه حمله انگلیسها از طریق جلال آباد، شاه شجاع زیر فشار آن بخش از مقاومت که ضدیت کامل با انگلیسها داشتند، حاضر به همکاری با مقاومت شده و با اگر و مگر و تزلزل طبقاتی در صدد همراهی با مقاومت ضد انگلیس ها برآمد. این چرخش وی باب طبع اولاده سردار پاینده محمد قرار نگرفته، در یک کمین به وسیله شجاع الدوله فرزند نواب زمان خان به قتل رسید. قتل وی به عوض آن که باعث استحکام نیروی مقاومت گردد در عمل آن را به دو قسمت منقسم نموده، جناح ضد انگلیسها به سرکردگی امین الله خان لوگری، ضمن جلسه ای با رهبر مذهبی مقاومت یعنی «میر حاجی» پسر واعظ معروف فرزند شاه مقتول را به پادشاهی انتخاب و قاتلان وی را تکفیر نموده بنای جنگ را گذاشتند. دوست محمد خان عینک و قوطی نسوارش را از هند به پسرش محمد اکبرخان که در آن زمان به حیث وزیر کامران فرزند شاه شجاع قبول شده بود، فرستاد و از او خواست تا به عوض رویارویی با انگلیسها، مجاهدین را پراکنده نموده راه ورود انگلیسها به کابل را بدون مانع بسازد؛ او هم حکم پدر را به اجراء در آورد و با تمام جانفشانی ها و اعتماد مردم در خیانت نابخشوندی پدر شریک شد، طنز تلخ روزگار، وقتی زمانش رسید به وسیله همان پدر به قتل رسید) قوای تازه دم انگلیس از قندهار و جلال آباد با قومندانانی چون جنرال پالک، جنرال نات و جنرال سیل به کابل رسیدند و محلی را که مکناتن در آن حلق آویز شده بود، آتش زدند و بالاخره با تلفات ۱۷۱ افسر، ۴۰ هزار سرباز و از دست دادن ۴۰ توپ و مصرف ۴۰ میلیون پوند در سال ۱۸۴۲ افغانستان را ترک کردند.

با این که انگلیس ها این جنگ را باختند، اما به طور غیر مستقیم با آوردن دوست محمد خان، همچنان افغانستان را در اسارت خود داشتند. توده های زحمتکش افغان خون خود را در راه طرد بیگانگان اهداء کردند، اما رهبری جنگ در دست خود آنان نبود و قومندانانی که با هزار رشته به اشرافیت فئودالی پیوند داشتند، نه تنها در مقابله با استعمار پیگیر نبودند بلکه غیر از ایجاد نظام دوست محمد خانی نه چیزی را می دانستند و نه به غیر از آن باور داشتند. به این خاطر وقتی انگلیس ها در ۱۸۴۳ امیر دوست محمد خان را به کابل برگشتاندند و با تعهد به منافع انگلیس بار دوم امیر شد، نه کسی علیه آن قیام کرد و نه اعتراضی نمود (کاری که بعد از خروج بار دوم انگلیس ها و خروج روس ها از افغانستان نیز صورت گرفت). دوست محمد خان تمام رهبران جنگ ضد انگلیس ها را از صحنه دور و افغانستان را میان فرزندان خود تقسیم نمود. امین الله خان لوگری را دستگیر و تا زمانی در زندان بالاحصار نگه داشت که جان داد. محمد شاه خان غلجائی را که انگلیس ها «دشمن کلان» می نامیدند، مورد حمله قرار داد و قلعه او را در لغمان که محل نگهداری اسرای انگلیس بود، ویران کردند. سردار شمس الدین خان، سردار محمد زمان خان، سردار محمد عثمان خان و شجاع الدوله خان که افراد معتدل مخالف انگلیس بودند، نیز مورد اذیت و آزار دوست محمد خان قرار گرفتند. او در طول امارتش به عنوان یک شرفیافته و سرسپرده فقط به رضایت بدارش می اندیشید.

دوست محمد خان که ۲۰ برادر، ۱۴ زن و ۵۳ دختر و پسر داشت، مثل تیمورشاه، افغانستان را میان پسران خود قسمت کرد. سردار محمد اکرم خان حاکم هزاره جات، سردار محمد افضل خان حاکم زرمتم و کتواز، سردار شیرعلی خان حاکم کُرم، سردار محمد اعظم خان حاکم لوگر، سردار غلام حیدر خان حاکم غزنی، سردار محمد امین خان حاکم کوهستان، سردار سیف الله خان حاکم گرشک، سردار فتح محمد خان حاکم قلات، بعداز الحاق ولایات شمالی سردار محمد اکرم خان و باز سردار محمد افضل خان والی آن ولایات گردیدند، حکومت تاشقرغان به دو پسرش سردار محمد

امین خان و سردار محمد شریف خان داده شد که به صورت متناوب هر دو سال یکی حکومت می کردند. سردار محمد اسلم خان حاکم آقچه و سردار محمد زمانخان حاکم سرپل تعیین شدند. حکومت های هرات و قندهار بعد از الحاق به کابل به سردار غلام حیدرخان و سردار محمد امین خان و سردار شیرعلی خان سپرده شدند. اردوی افغانستان نیز میان پسران او تقسیم شد. دو فوج به سردار محمد اکبر خان، یک فوج به سردار شیرعلی خان، یک فوج به سردار محمد امین خان و یک فوج به سردار محمد شریف خان سپرده شد. به این صورت امیر دوست محمد خان تسلط خانوادگی اش را بر سرتاسر افغانستان تثبیت نمود و چون تیول شخصی خود قرار داد؛ سرداران بارکزائی را نوازش داد و به مناصب بزرگ کشوری و افسری گماشت و به اکثر آنان معاش و مستمری تعیین کرد. سران بزرگ درانی را بر دیگران برتر داشت و بعد سران پشتون را نسبت به فئودالان ملیت های دیگر اعزاز کرد و در نهایت از تمام فئودالانی که در سرتاسر افغانستان می زیستند (جز آنانی که در مخالفت با انگلیس ها قرار داشتند) حمایت کرد و دست تمام آنان به عنوان افراد هم طبقه اش در استثمار توده های زارع و پیشه ور باز گذاشته شد.

مولوی های ثروتمند که منسوب به طبقه حاکم بودند، نیز در خدمت این دستگاه و ملوک الطوایف قرار گرفتند. آنان برای هر ستمی عباى دینی می دوختند و مردم را وادار به اطاعت از شاه در مرکز و ملوک الطوایف در اطراف می نمودند، مخصوصاً که خانواده امیر چون اختاپوتی بر سراسر کشور جال گسترانده و هست و بود مردم را غارت می نمود. این مولاناها به نام امیر خطبه می خواندند و در اطاعت از شاه آیت و حدیث می گفتند.

در این دوره که تجارت افغانستان با هند و روسیه صورت می گرفت، در مجموع سالانه به ۶۰۰ هزار روپیه می رسید. تاجران باید به نحوی با این خاندان در ارتباط می بودند و به آنان رشوه می دادند. در این دوره کوچکترین پیشرفتی در کشور به وجود نیامد و با این که تاجران با پول در بازارهای کشور به داد و ستد می پرداختند، اما مناسبات فئودالی چنان ریشه دار و دستگاه دولتی حامی آن برای ابدیت آن تلاش می کرد که هیچ گونه تلاشی در امارت دوست محمد خانی برای تکامل سرمایه داری دیده نشد.

چند قیامی که در این دوره علیه حاکمیت خاندانی به راه افتاد، به شدت سرکوب گردید و بالاخره دوره ۲۰ ساله حکومت بار دوم دوست محمد خان به پایان رسید و پس از یک عمر خیانت و وطنفروشی در ۱۸۶۳ زندگی را در هرات وداع گفت که تنها خانواده او با سران ملوک الطوایف و حامیان انگلیسش بر مرگ او گریستند. با این که شاه شجاع انگلیس ها را به افغانستان آورد، اما او از اولین روزها، خود را در قفسی احساس می کرد و تا زمانی که در سیاه سنگ به قتل رسید، هرگز از زندگی اش راضی نبود و وجدانش سخت او را می آزرده، اما دوست محمد خان که به تطهیر شکست انگلیس ها پرداخت و تا روزی که مرد، به مزدوری انگلیس ها از دل و جان افتخار می کرد و یک بار هم از آن همه خیانت عذاب وجدان نکشید. لذا او بدتر از شاه شجاع زیست و بیشتر از او به مردم افغانستان خیانت کرد.